



سز زمین حماسه ها

از اشعار کتبه فرهنگ جشن و هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر

سال ۱۳۵۰ خورشیدی

تهران



۱۳۲۲
تاج پهلوی
تاج پهلوی



یادبود

جشن بزرگداشت دوازدهمین سال بنیادگذاری

شاهنشاهی ایران

مهرماه ۱۳۵۰ (سال گورش بزرگ)

سرزمین حماسه ها

اسکن شده

تهیه کننده:

اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

«ما به عظمت باستانی و میراث گرانبهای نیاکان
خود می‌بالیم زیرا این میراث پرافتخار که کمتر ملتی در
جهان از نظیر آن برخوردار است برای ما منبع نیرو و
الهامی برای ساختن ایران آینده است ولی ما نباید تنها
به این افتخارات قناعت کنیم ، بلکه باید در دنیای جدید
افتخارات تازه‌ای به مفاخر کهن بیفزاییم و وضع خود را با
ترقیات جهان امروز هم‌آهنگ سازیم و از هر حیث با کاروان
تمدن همگام شویم.»

از سخنان خدایگان شاهنشاه آریامهر

۲۹ آذر ۱۳۳۸

به سوی بیستون

به ایران وارد می شویم . کوهساران بلند ، دشتهای سرسبز و رودخانه های کف آلود و خروشان مغرب این کشور باستانی را پشت سر نهاده ، می رویم تا قدم به سرزمین شگفتیها گذاریم ؛ به سوی بیستون ، سرزمین افسانهها و حماسهها ، سرزمین دلدادگیها و دلاوریها پیش می رانیم . آنجا که حماسهها در برابر دیدگان هر بیننده ای جان می گیرند و آتش عشق دلباختگان از زیر خاکستر قرون و اعصار زبانه می کشد و شعله های آن در صحنه کوهساران به رقص می پردازد .

نسیمی از دامن کوهسار بیستون برمی خیزد و پرده های پرنیانی خیال مارا به یک سو می زند . آنگاه آوایی بر فراز کوهها و پهنه ی دشتها طنین افکن می گردد :
« اَدَمَ دَری وَاوَش ... منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه این سرزمین پهناور ... »
ناگهان به خود می آییم و از راهنمایی که همراه و همسفر ماست می پرسیم اینجا که ایستاده ایم کجاست ؟
جواب می دهد :

« اینجا در هزاران سال پیش بر سر راهی بود که از بابل به سرحدات چین و خاور دور می رفت و اینجا است که به دستور داریوش بزرگ ، پادشاه هخامنشی ، شرح

پیروزیهایش به سه زبان در دل صخره‌ها نگاشته شده‌است. «
سپس به قسمتی از سینه‌ی کوه که در ارتفاع ۶۶
متری از کف جاده قرار دارد اشاره می‌کند و به سخنان
خود اینطور ادامه می‌دهد :

« آنچه را که می‌بینید کتیبه‌ای است که در ششمین
سال پادشاهی داریوش در دل سنگ کنده شده‌است. در بالای
این سنگ نبشته نقش سران قبیله‌هایی که بر ضد داریوش
سر به شورش برداشتند دیده می‌شود. این قبیله‌ها از
داریوش شکست خوردند و ما در اینجا سران آنها را
دست بسته در برابر داریوش می‌بینیم. کسی که در زیر پای
داریوش قرار دارد، گیوماتاست که از بابل شورش کرد.
در این سنگ نبشته تصویر داریوش بلندتر از دیگران است.
آنهايي که در پشت سر او قرار دارند بزرگان کشور
می‌باشند. شکل انسان بالداري را هم که در بالای این
سنگ نبشته می‌بینید مظهر اهورمزداست. در زیر این نقشها
کتیبه‌ی مشهور داریوش بزرگ را که به سه زبان پارسی
باستان، بابلی و ایلامی در سطرهاي عمودی پهلوی هم
نوشته شده است می‌بینیم. در این کتیبه داریوش ضمن شرح
فتوحات خود، در حق کسی که این نوشته‌ها را از بین نبرد
دعا می‌کند و برای او عمری طولانی و خاندانی بزرگ
آرزو می‌نماید. »

وقتی که سخنان راهنما به اینجا می‌رسد، از او



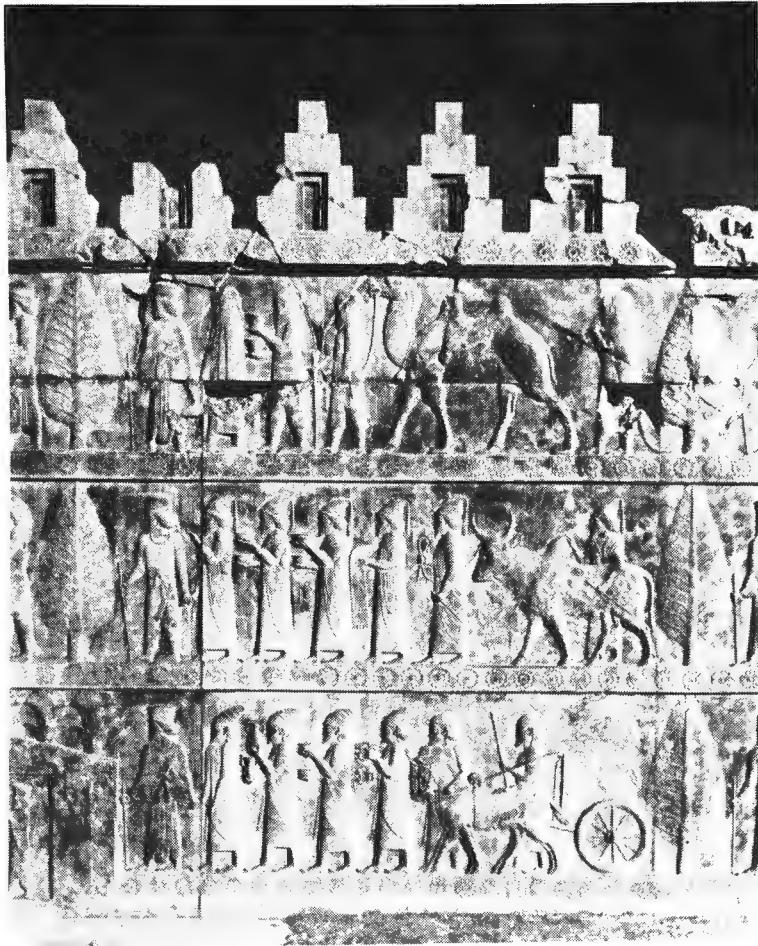
می‌خواهم که به دو پرسش دیگر هم پاسخ گوید . سؤال اول من این است که چگونه سنگتراشان زمان داریوش ، بدون اینکه جرثقیل یا وسایل دیگر امروزی را در اختیار داشته باشند توانستند از این صخره بالا بروند و این کتیبه را بنگارند ؟ دیگر اینکه مگر زبان دوره‌ی داریوش پارسی باستان نبود ؟ پس چرا این کتیبه به سه زبان نوشته شده است ؟ جواب می‌دهد :

«تا آنجا که من می‌دانم سنگتراشان برای بالا رفتن از این صخره از پله‌های سنگی استفاده کرده‌اند . آنها پس از اینکه کار نوشتن کتیبه و حجاری نقشها تمام شده ، برای اینکه دیگر کسی نتواند به آنها دسترسی پیدا کند همانطور که پایین می‌آمده‌اند ، پله‌ها را خراب کرده و از بین برده‌اند . و اما درباره‌ی اینکه چرا این کتیبه به سه زبان نوشته شده باید بگویم که داریوش برای اینکه افراد خارجی آن زمان هم مقاصد او را بفهمند ، دستور داد کتیبه‌ی پارسی به زبانهای ایلامی و بابلی هم برگردانده شود تا کتیبه به هر سه زبان در کنار هم برای قرنهای بعد به یادگار بماند .»

پس از اینکه حرفهای راهنما به پایان می‌رسد ، ما مدتی به نقشها و نوشته‌هایی که راهنما در باره‌ی آنها توضیح داده بود خیره می‌شویم و یکبار دیگر با دقت فراوان از دامنه‌ی کوه به آنها نگاه می‌کنیم . بعد به طرف قهوه‌خانه‌ی کوچکی که در همان نزدیکیهاست راه می‌افتیم .

در میان راه این فرصت پیش می‌آید که ما مطالب تازه‌تری
از راهنما بشنویم . او می‌گوید :

« هنر حجاری و مجسمه‌سازی در ایران در دوره‌ی
هخامنشیان به اعلا درجه رسید . شما نمونه‌هایی از این هنر
را در شوش و تخت‌جمشید و بعضی جاهای دیگر می‌توانید
بینید . »







اکنون خورشید آخرین شعاعهای خود را از روی زمین برچیده و با خود به پشت کوههای مغرب می برد . گله های گوسفند به آغلهها باز می گردند . دهاتیها دست از کار روزانه کشیده برای استراحت به قهوه خانه می آیند . قهوه خانه ای که امشب ما تا صبح در آن به سر خواهیم برد ، اطاقکی است که روی آن را با توفال و چوب پوشانیده اند . در جلو آن ایوانی با چهارستون قرار دارد . با اینکه اسمش قهوه خانه است ولی عملاً از آن به عنوان يك مهمانخانه استفاده می شود . دهاتیهایی که بعلت دوری راه نمی توانند به دهکده های شان بروند شب را در این قهوه خانه به صبح می رسانند . بعضی ها هم که راهشان نزدیک است عمداً به خانه های خود نمی روند تا شبی را در کنار دوستان در محفلی گرم و بی آلایش بگذرانند . صاحب این قهوه خانه مردی است در حدود چهل و پنج ساله که تا این لحظه ما با او حرفی نزده ایم . ولی او ضمن اینکه مشغول کار است با دقت مواظب ماست مثل اینکه اصلاً انتظار آمدن چنین مهمانهایی را نداشته است . دهاتیها یکی پس از دیگری ، بعد از اینکه داس و سایر ابزار کار خود را روی ایوان می گذارند ، وارد قهوه خانه می شوند . با اینکه آنها تمام روز را کار کرده اند ولی آثار خستگی در صورت اغلبشان دیده نمی شود . وقتی که وارد قهوه خانه می شوند اولین چیزی که توجه شان را به خود جلب می کند ، حضور

ماست . همگی مارا برانداز می کنند و بعد بر سکوهایی که روی آنها را با گلیم پوشانیده اند می نشینند . در اینجا غیر از یکی دو عکس رنگی که بر دیوارها آویزان است از مظاهر تمدن جدید تقریباً خبری نیست ؛ بلکه در اینجا یادگارهایی از فرهنگ باستانی ایران نمایان است ، از طرز برخورد روستاییان گرفته تا خروسی که در گوشه ای از قهوه خانه پایش را به ستونی بسته اند . این مطلب را هم بگویم که وقتی به طرف قهوه خانه می آمدیم راهنمای ما گفت « که در ایران قدیم برای خروس ارزش فراوانی قائل بودند . آن زمانها که از ساعت شماطه دار و رادیو خبری نبود ، این پرنده ی پرغرور با بانگ رسای خود هنگام سحر فرارسیدن روز را نوید می داد . هنوز هم در بسیاری از روستاهای ایران خروس را در خانه ها نگه می دارند تا اهل خانه با شنیدن قوقولی قوقوی آن زودتر از خواب برخاسته ، بر سر کار خود بروند » .

راهنمای ما که تا این لحظه ساکت مانده بود ، بادیدن این روستاییان گویی مطلبی به خاطرش رسید . پس به ما گفت :

« آیا هیچ می دانید که روستاییان و کشاورزان در ایران باستان چه نقش مهمی به عهده داشته اند ؟ » اولحظه ای ساکت ماند و پیش از اینکه ما حرفی بزنیم به سخنان خود اینطور ادامه داد :

«در ایران باستان مخصوصاً در دوره‌ی هخامنشی ، کشاورزان و برزگران یکی از طبقات اصلی توده‌ی مردم بودند . چرخ اقتصاد کشور به دست اینها می‌چرخید . در آیین زردشت که دین باستانی ایرانیان است به کشاورزی ارج و ارزش فراوانی نهاده شده ؛ زردشت به پیروان خویش دستور می‌دهد که زراعت کنند و حیوانات اهلی پرورش دهند . زردشت می‌گوید : «دستی که خاک را شیار کند بدان می‌ماند که هزار قربانی کرده باشد . بدان هنگام که اهرمن مزرعه‌ای سبز می‌بیند می‌گریزد و به خانه‌ای که در آن گندم فراوان است نمی‌تواند داخل شود .»

در ایران باستان گدایی و مفت‌خواری بدترین و پست‌ترین کارها شمرده می‌شد . هر کسی می‌بایست کار کند . اگر از کسی کار دیگری ساخته نبود به کار کشاورزی مشغول می‌شد .

ایرانیان بودند که برای نخستین بار در تاریخ جهان برای به دست آوردن آب و باروری زمین به حفر قنات پرداختند . در حال حاضر هم در ایران شغل بیشتر مردم روستایی کشاورزی و دامپروری است .

هم‌اکنون در میان این طبقه از مردم کشور به آداب و سنن و مراسمی برمی‌خوریم که عیناً از زمانهای باستان ، بدون اینکه کوچکترین تغییری در آنها داده‌شده باشد ، باقی مانده است . هنوز هم بیشتر روستاییان ایران به خورشید

وماه سو گند یاد می کنند . آبهای روان و چشمه های زلال را مقدس می شمارند . هنوز ، عبارت « به این آب روان سو گند » زیاد شنیده می شود . آنان هنوز هم از ریختن آب بر روی آتش و خاموش کردن آن خودداری می کنند ؛ زیرا که معتقدند آتش فروغی است ایزدی ، گرمی بخش و آفریننده . . .

در حالیکه با دقت به حرفهای راهنما گوش می دادیم ناگهان صدایی از یک گوشه ی قهوه خانه برخاست و فضای آنجا را که تا چند لحظه پیش سرشار از گفتگو و خنده بود سکوتی فرا گرفت . نگاهها به سوی مردی که شعرهایی را با آهنگی دلنشین می خواند جلب شد . از راهنما پرسیدم این شخص کیست و به این آهنگ چه می خواند ؟ گفت : « او شاهنامه خوان است . اشخاصی هستند که بیتهای زیادی از شاهنامه را حفظ کرده اند و در فرصت مناسب در جاهای عمومی از آن بیتها می خوانند . این نیز به نوبه ی خود نشانه ای است از دلبستگی مردم به شنیدن سرگذشت نیاکان خود . »

می گویم : مگر داستانهای شاهنامه دروغ نیست ؟ ما که در تاریخ ایران به نام شاهنشاهانی مانند کیومرث ، جمشید و کی کاووس بر نمی خوریم . راهنما که از این حرف کمی ناراحت شده است ، با لحنی جدی می گوید : « نه ، نه ، هرگز ! سرگذشت این بزرگ مردان و

دلاوران نمی‌تواند دروغ باشد؛ زیرا تمدن ایرانی پیشینه‌ای بسیار دور داشته است. مسلماً قهرمانانی که در شاهنامه از آنها یاد شده وجود داشته‌اند ولی کی و چه زمانی؟! نمی‌دانیم. زمانی که هنوز خط اختراع نشده بود تا انسان بتواند سرگذشت خود را عیناً و بادست خود نگاشته به یادگار بگذارد. این حوادث زمانی روی داده و آن قهرمانان نیز زمانی وجود داشته‌اند و با گذشت روزها و سالها داستان آنها دهان به دهان و سینه به سینه از پدر به پسر رسیده است. برخی از آن نامها که شما به آن اشاره کردید در اوستا آمده است. درباره‌ی برخی دیگر نیز در کتابهای پهلوی به تفصیل گفتگو شده است. آنگاه فردوسی بزرگ با استفاده از نوشته‌هایی که از زمان باستان به یادگار مانده بود آن داستانها را به رشته‌ی نظم کشیده است.

پس از شنیدن حرفهای راهنما قانع می‌شوم و دیگر مطلبی ندارم که در این باره بگویم. ناگهان به یاد حرفهای چندساعت پیش راهنما می‌افتم که هنگام بازگشت از بیستون گفته بود. او گفته بود که آثار دوران هخامنشی را در جاهای دیگر نیز می‌توانیم ببینیم. از او می‌خواهم مارا در این زمینه بیشتر راهنمایی کند و اگر ممکن باشد ترتیبی بدهد که فردا بتوانیم از شوش نیز دیدن کنیم.

به سوی شوش پایتخت زمستانی هخامنشیان

همراه با تابش نخستین اشعه‌ی خورشید از خواب برخاسته، خود را برای سفر به طرف «شوش» آماده می‌سازیم. راهنما که می‌خواهد از هر فرصتی برای اضافه کردن معلومات ما درباره‌ی تاریخ و فرهنگ ایران استفاده کند، رو به ما می‌کند و می‌گوید:

«آیا هیچ می‌دانید خورشید که اکنون از پس کوههای شرق سر برمی‌آورد و نوید آغاز روز نوینی را در زندگی می‌دهد، چه ارج و ارزشی در میان ایرانیان قدیم داشته است؟ آنان هر روز پیش از دمیدن خورشید این سرچشمه‌ی هستی بخش و گرما ده از خواب برخاسته، خود را برای خواندن نمازی که خورشید نیایش نام داشت آماده می‌کردند. شکل خورشید از جمله نقشهایی است که ما در آثار باستانی ایران بسیار به آن برمی‌خوریم. بسیاری از پرچمهای شاهان و سرداران ایرانی دارای نقش خورشید بوده است.»

ما که با شنیدن حرفهای راهنما متوجه شرق شده‌ایم در برابر خود کوههایی را می‌بینیم که آفتاب از پس آنها طلوع می‌کند. نام این کوهها را از او می‌پرسیم پاسخ می‌دهد:

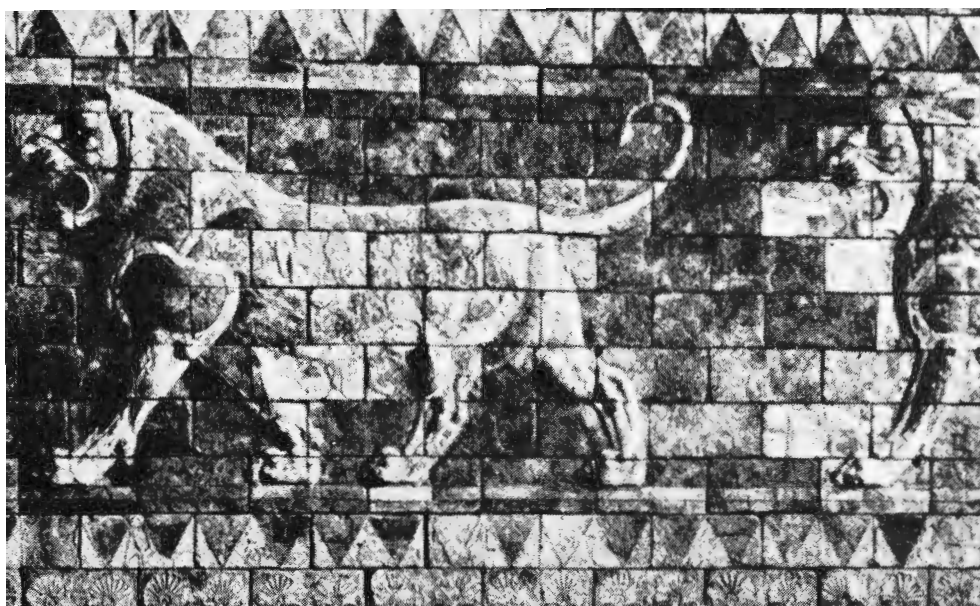
«رشته کوههایی را که می‌بینید زاگرس نام دارد.»

در یکی از گذرگاههای همین کوهساران بود که آربوبرزن ، سردار ایرانی ، برای دفاع از میهن خود راه را بر سربازان اسکندر بست ؛ و با اینکه تعداد سربازان او در برابر لشکریان اسکندر بسیار ناچیز بود ، ولی در اثر ایمان به آب و خاک کشور خویش هزاران تن از سربازان اسکندر را به خاک و خون کشید . سرانجام هم خود و همراهانش با سرافرازی کشته‌ی راه ایران شدند.»

هنگام حرکت فرا می‌رسد . ما می‌رویم تا از صاحب قهوه‌خانه خداحافظی کرده و راه بیفتیم . هر چه سعی می‌کنیم پولی به او بدهیم قبول نمی‌کند .

يك مرتبه یادم می‌آید که شنیده‌ام هنوز هم در بیشتر جاهای ایران آن روحیه مهمان‌نوازی و غریب‌دوستی پابرجاست . به همین جهت با صاحب قهوه‌خانه فقط صمیمانه دست می‌دهیم و راه می‌افتیم . در بین راه در باره‌ی هر چیز جالبی که می‌بینیم راهنما را سؤال پیچ می‌کنیم . او با گشاده‌رویی و با دقت و حوصله‌ی تمام به حرفهای ما جواب می‌دهد . در طول راه به زنان و مردان روستایی بر می‌خوریم که دوشادوش هم کار می‌کنند . کودکانی را می‌بینیم که با زرنگی و چالاکی اسب می‌تازند .

دیگر کم‌کم به خرابه‌های شوش نزدیک می‌شویم . اینجاست که وظیفه‌ی اصلی راهنمای ما شروع می‌شود . او برای اینکه خود را آماده‌تر سازد و افکار خویش را



متمرکز نماید، اندکی ساکت می ماند. بعد بدین گونه آغاز سخن می کند:

«شاید شما هم بدانید که پادشاهان هخامنشی، مخصوصاً داریوش بزرگ، هیچگاه دارای يك پایتخت نبوده اند. آنها برای اینکه بتوانند بخوبی بر سراسر سرزمینهای پهناوری که زیر فرمان داشتند حکومت کنند، چندین پایتخت داشتند. یکی از همان پایتختها شوش بود. البته شوش از زمانهای بسیار قدیم آباد بود ولی داریوش در آنجا قصری ساخت که «هَدَش» نام دارد. چندین سال پیش هنگامی که يك گروه فرانسوی در این محل مشغول حفاری و کاوش بود آثاری از دوران شوش قدیم، یعنی از شوشی که قبل از داریوش آباد بود، به دست آورد.

مهمترین قسمت این آثار ستونی است که نخستین قانون دنیا به خط میخی بر روی آن نوشته شده است. این قانون معروف به قانون حمورابی است. اصل این ستون، هم‌اکنون، در موزه لوور پاریس قرار دارد. از روی این ستون، ستونی ساخته‌اند که در حال حاضر در طبقه اول موزه ایران باستان در تهران به نمایش گذاشته شده است. این ستون را در زمانی که شوش پایتخت کشور ایلام بود، در میدان شهر قرار می‌دادند. اگر اختلافی میان مردم پیش می‌آمد برای پیدا کردن راه حل آن به قانونی که روی آن ستون نوشته شده





بود مراجعه می کردند . واما به اصل مطلب برگردیم ؛ می گفتم که داریوش درشوش کاخی به نام « هَدَش » ساخت . داریوش برای ساختن این قصر هر تکه از مصالح آن را از کشوری آورد ؛ مثلاً چوب سدر را از لبنان ، چوب بلوط را از کوهستانهای هندوکش افغانستان ، طلا را از سارد و بلخ ، نقره را از مصر ، عاج را از حبشه . تمام ملتهایی که در آن موقع زیر فرمان او بودند برای ساختن این قصر کوشیدند ؛ مثلاً بابلیها آجرسازی کردند . مردم ایونی کاشیهای لعابدار را در بنا کار گذاشتند . درحقیقت قصر « هَدَش » نمونه ای از فعالیتهای تمام ملتهای تابعه در زمان داریوش بود . مطالبی را که گفتم عیناً از روی کتیبه داریوش بزرگ که چند سال پیش در این محل به دست آمد ، برای شما نقل کردم .»

از راهنما می‌پرسم تا آنجا که می‌دانم پایتخت
هخامنشیان تخت جمشید بوده است ، در صورتیکه شما در
میان صحبت‌هایتان اشاره‌ای به پایتخت بودن آنجا نکردید .
جواب می‌دهد :

« بطوری که صاحب‌نظران عقیده دارند ، شوش پایتخت
زمستانی شاهنشاهان هخامنشی بوده است و تخت جمشید
پایتخت تابستانی آنها . می‌گویند سازمانهای اداری کشور
هم از شوش رهبری می‌شد . پادشاهان هخامنشی از تخت
جمشید بیشتر در روزهای جشن و مراسم تشریفاتی استفاده
می‌کردند . »

به سوی تخت جمشید ، مهد عالیتین فرهنگها

راهنمای ما گفت که پادشاهان هخامنشی از تخت
جمشید بیشتر برای برگزاری جشنها و مراسم تشریفاتی
استفاده می‌کردند . البته من در باره‌ی بعضی از جشنهای
ایران باستان چیزهایی شنیده بودم . می‌دانستم که مهمترین
و پرشکوه‌ترین این جشنها نوروز و مهرگان بوده است .
شنیده بودم که این جشنها با شکوه و جلال خاصی برگزار
می‌شده است ؛ ولی برای اینکه در این زمینه نیز آگاهی
بیشتری به دست آورم از او خواستم که در این باره بیشتر
گفتگو کند . او می‌گوید :

«عده‌ای فکر می‌کنند که ما هرچه داریم از اروپا و دنیای غرب گرفته‌ایم؛ غافل ازاینکه آن زمانها که در اروپا جز اقوامی بیابانگرد و ابتدایی زندگی نمی‌کردند، این سرزمین مهد عالیت‌ترین فرهنگهای انسانی و تجلی‌گاه بالاترین تمدنهای بشری بود.

برای نمونه باید بگوییم همین برگزاری جشن تولد و روز مادر که چندسالی است در ایران متداول و مرسوم شده است، اصلاً از فکر و اندیشه‌ی ایرانیان قدیم سرچشمه گرفته است. درست است که ما این‌رسمها را در سالهای اخیر از کشورهای غربی گرفته‌ایم، ولی نباید فراموش کرد که مراسم جشن تولد در دوهزاروپانصد سال پیش در زمان کورش بزرگ در ایران برگزار می‌شد. و پیش ازاینکه اروپاییها و بعد آمریکاییها روزی را به بزرگداشت مادر اختصاص دهند، در ایران باستان در روز پنجم اسفند مراسمی برگزار می‌گردید که مزدگیران نام داشت: در این روز زنان از شوهران و مادران از فرزندان مخصوصاً پسران خود هدایایی می‌گرفتند. در مورد اینکه خواستید در باره جشنهای ایران باستان توضیحاتی بدهم باید بگوییم مردمی که در حدود دوهزاروپانصد سال پیش در ایران، این سرزمین پربرکت و زرخیز زندگی می‌کردند، شادی و شادمانی را موهبتی خدایی می‌دانستند. آنها از هر فرصتی که پیش می‌آمد برای برگزاری مراسم جشن و شادمانی

استفاده می کردند . در میان آنان اندوه ، غم و سوگواری زشت و ناپسند بود . آنان معتقد بودند که داشتن روحیهی شاد سرچشمهی پیروزی در زندگی است . آنها می گفتند روحیهی شاد سبب نیرومندی و تندرستی است . آنان در سایهی برخورداری از روحیهای سالم و تنی نیرومند و توانا بود که توانستند سالهای دراز درفش باشکوه ایران را از کرانههای نیل تا مرزهای چین در اهتزاز و افراشته نگه دارند . داریوش بزرگ دریکی از سنگ نبشتههای خود ضمن بزرگداشت مقام آفریدگار چنین می گوید :

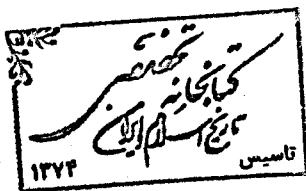
« . . . بزرگ پروردگاری است اهورمزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردم آفرید . »

برای روشن شدن وضع جشنهای ما در آن روزگار باید بگوییم که در ایران باستان هر ماه سی روز تمام داشت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

وہر يك از این روزها ہم به نام مخصوصی خوانده می شد .
از این قرار :

- ۱ - اور مز د°
- ۲ - بهمن
- ۳ - اردیبهشت
- ۴ - شهریور
- ۵ - سپندارمذ°
- ۶ - خرداد
- ۷ - امرداد
- ۸ - دی به آذر
- ۹ - آذر
- ۱۰ - آبان
- ۱۱ - خور
- ۱۲ - ماه
- ۱۳ - تیر
- ۱۴ - گوش
- ۱۵ - دی به مهر
- ۱۶ - مهر
- ۱۷ - رشن°
- ۱۸ - سروش
- ۱۹ - فروردین
- ۲۰ - بهرام



- ۲۱ - رام
- ۲۲ - باد
- ۲۳ - دی به دین
- ۲۴ - دین
- ۲۵ - آر د°
- ۲۶ - آشتاد°
- ۲۷ - آسمان
- ۲۸ - زامیاد°
- ۲۹ - مارا سپیند°
- ۳۰ - انیران°

اکنون که با نام روزهای هرماه آشنا شدید لازم است بدانید در ایران باستان رسم چنین بود که هرگاه نام هر روز با نام ماه هم اسم خودش یکی می‌شد آن روز، روز جشن بود. مثلاً روزدهم هرماه که آبان نام دارد درماه آبان، روز سوم هرماه که اردیبهشت نامیده می‌شود درماه اردیبهشت و روز نهم هرماه که آذر نام دارد در ماه آذر جشن گرفته می‌شد.

بعضی از این جشنها پس از ظهور زردشت رواج یافتند؛ ولی برگزاری بعضی دیگر مانند مهرگان و نوروز وسده به زمانهای پیش از پیدایی زردشت می‌رسد. ایرانیان در روز شانزدهم مهر جشن مهرگان را برگزار می‌کردند. زیرا معتقد بودند که در این روز به کالبد مَشیّه و

مشیانه (آدم و حوای مذهبهای آریایی) روح دمیده شد. و در این روز بود که فریدون به یاری کاوه‌ی آهنگر به دوران حکومت ظالمانه ضحاک پایان بخشید؛ و او را در کوه دماوند زندانی نمود. جشن سده را به یاد پیدایش آتش و جشن نوروز را به یاد خلقت انسان و تاجگذاری جمشید جشن می‌گرفتند.»

وقتی که سخنان راهنما به اینجا می‌رسد می‌پرسم: چه رابطهای می‌تواند میان خلقت انسان و جشن نوروز وجود داشته باشد؟ جواب می‌دهد:

«طبق اعتقادات مذهبی، همانطور که در قرآن و تورات هم اشاره شده است، خداوند تمام موجودات را با هم و یکجا خلق نکرد؛ بلکه هر قسمت را در وقت معینی از سال آفرید. در آیین ایرانیان باستان نیز چنین عقیده‌ای وجود دارد. به عقیده آنها خلقت انسان در روز نوروز بوده است. ایرانیان به همین مناسبت این روز را جشن می‌گرفتند. این جشن هنوز هم با همان شکوه دیرینه‌ی خود در ایران برگزار می‌گردد.»

در اینجا راهنما به این قسمت از مطالب خود خاتمه داده، قول می‌دهد که دنباله‌ی آن را در تخت جمشید بازگو کند. من در باره‌ی تخت جمشید در کتابهای گوناگون مطالب زیادی خوانده‌ام و سخنان فراوانی از زبان اشخاص مختلف شنیده‌ام؛ ولی هرگز آن‌جا را به چشم خود از

نزدیک ندیده‌ام . به همین جهت با اشتیاق و ذوق فراوان
به سوی تخت جمشید رهسپار می‌شویم .

میراث مقدس

ما اکنون در تخت‌جمشید یعنی در محلی هستیم که
تجلی‌گاه عالیترین مظاهر تمدن و فرهنگ بشری است ؛
و گرانبهارترین ذخیره‌های هنری جهان باستان را دربر
دارد . تخت‌جمشید میراث مقدسی است که ایرانیان باستان
برای آیندگان باقی گذاشته‌اند . در اینجا هر ستون
شکسته‌ای و هر نقش گسسته‌ای که به چشم می‌خورد بازبان
بیزبانی از شکوه‌مندی دیرینه‌ی ایران داستانش می‌سراید .
این تخت جمشید است که در سال ۵۱۸ پیش از تولد عیسی
مسیح به فرمان داریوش بزرگ بنا نهاده شد .
راهنمای ما درپیش و ما درپشت سراوگام برمی‌داریم .
از پلکان ورودی بالا می‌رویم تا قدم به ساحت اندیشه‌ی
والای ایرانی بگذاریم .

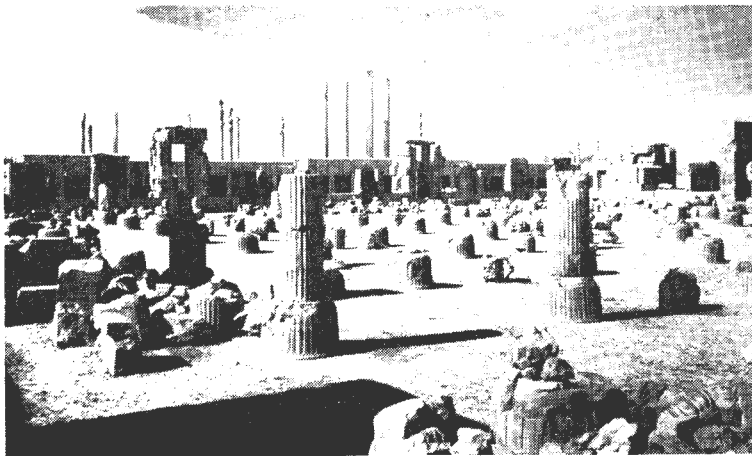
تخت جمشید رازی نهفته دارد

حالا تمامی تخت‌جمشید با ستونها و سرستونهاش ،
پلکانها و نقشهای برجسته‌اش ، فراوی ماست . درحالی که
ما غرق تماشای این آثارعظیم هستیم ، راهنما چنین آغاز
سخن می‌کند :



«صفه‌ای که ما اکنون روی آن ایستاده و منظره عمومی تخت جمشید را می‌بینیم ۴۵۰ متر درازا و ۳۰۰ متر پهنا دارد؛ و از زمینهای اطراف خود ۱۸ متر بلندتر است. در زمانهای قدیم اطراف آن دیوار مستحکم و استواری کشیده شده بود. در گوشه‌ی شمال‌غربی آن پلکان بزرگ ۱۰۶ پله‌ای به پهنای ۸ متر قرار دارد. این پلکان به دروازه خشایارشا منتهی می‌شود. این دروازه دارای سه درگاه

است که هر کدام یازده متر ارتفاع دارد . این سه درگاه به سه طرف یعنی به جانب غرب ، شرق و جنوب باز می شود . درگاه جنوبی رو به تالاری است که از آنجا به کاخ آپادانا می توان رسید . آپادانا کاخ بزرگ مربع شکلی است به درازای ۸۵ متر با ۳۶ ستون . دوراه پله یکی در شمال و دیگری در مشرق آپادانا قرار دارد که با نقوش افرادی که با هدایا به پیشگاه شاهنشاه می روند ، تزیین شده است . در گوشه جنوب شرقی آپادانا ، تالاری واقع است به نام تالار شورا که پلکان ورودی آن نیز با نقوش برجسته زینت داده شده است . سه درگاه تزیین شده و تالار مربع شکلی با چهار ستون در این قسمت جلب توجه می کند . در مغرب تالار شورا قسمتی است که بعلت خرابی زیاد ناشناخته مانده است . باز در سوی مغرب کاخ داریوش سوم تالاری مرکب از درگاههای تزیین شده ، ایوان و تعدادی اطاقهای کوچک واقع است . در جنوب این سه بنا کاخ خشایارشا که



ساختمان‌ش شبیه کاخ داریوش سوم است با ایوانی بلند مشرف به دشت قرار دارد. از آنجا پلکانی است که به حرم یا کاخ بانوان دربار ختم می‌شود. حرم شامل دالان، ساختمان‌هایی هم‌شکل و در گاه‌های تزئین شده، است. گوشه‌ی شمال شرقی صفا بیشتر برای ساختمان تالار تخت خشایارشا و کاخ صد ستون اختصاص یافته است که دارای سردر بزرگ، حیاط، دالان و تزئینات بسیار بوده و از آنها فقط پایه‌های ستون‌ها برجای مانده است.

این موقعیت و وضعیت فعلی تخت جمشید است. اما در تاریخ تخت جمشید نکاتی وجود دارد که بسیار مهم و شایان توجه است. با اینکه در مدارک فنیقی و یونانی و هندی و حتی کتاب‌تورات توضیحات بسیاری درباره‌ی شوش و همدان و جاهای مختلف دیگر به چشم می‌خورد، ولی در هیچ‌یک از آنها کوچکترین اشاره‌ای به تخت جمشید نشده است. کتزیاس مورخ یونانی و پزشک دربار اردشیر دوم با اینکه مدت بیست و چهار سال در ایران بسر برد، در سفرنامه مفصلی که از خود برجای نهاده، نامی از تخت جمشید یا پرسپولیس (نام خارجی تخت جمشید) نبرده است. از اینجا می‌توان پی برد که پادشاهان هخامنشی تخت جمشید را از دیده‌ی افرادی که دارای ملیت ایرانی نبودند مخفی نگاه می‌داشتند.

در ساختن تخت جمشید کسی را به زور به کار کردن

و ادار نکرده اند. این موضوع از نوشته‌ی لوحه‌های گلی که از تخت جمشید به دست آمده و هم‌اکنون در موزه ایران باستان و موزه‌ی کاخ مرم‌نگهداری می‌شوند، روشن می‌گردد. « در اینجا راهنما به سخنان خود درباره‌ی تخت جمشید پایان می‌دهد و از ما می‌خواهد که با هم از جاهای دیگر تخت جمشید دیدن کنیم. سپس راه پاسارگاد را در پیش می‌گیریم تا از آرامگاه جاویدان نخستین پایه‌گذار اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر، یعنی کورش بزرگ و بنیادگذار سلسله هخامنشی نیز دیدن نماییم.

